

سیمرغ
در کجاست

پرنندگان در اساطیر بسیاری از کشورها، عموماً پرنده‌گانی ماده‌اند. در مواردی مانند بهرام، در اساطیر زردشتی، که این پرنده به مرد - خدایی نسبت داده می‌شود، می‌توان به احتمال فراوان چنین دریافت که پرنده‌یی که در آغاز خدایی بوده، یا از مظاهر زن - خدایی کهن‌تر بوده در جریان تحول خدایان و جایگزینی مرد - خدایان به جای زن - خدایان، به مظاهر مرد - خدایی (مثلاً بهرام) تغییر شکل داده است.

درباره‌ی بهرام، در «پژوهشی در اساطیر ایران» چنین می‌خوانیم: «بهرام به معنای پیروزی است... از مسلح‌ترین ایزدی است که به شکل بادی تند، گاوی نر، اسبی سپید، شتری گشن و گرازی و جوانی و به شکل مرغ وارغنه و دیگر موجودات درمی‌آید.»^۱ اگر تمام این قدرت‌ها و صفاتی را که برای بهرام آورده شده به عنوان قدرت‌ها و صفاتی مردانه بپذیریم - که البته چنین نیست و مسلح بودن و جنگاوری را در اساطیر یونان و کشورهای دیگر زن - خدایانی مانند آرتیمس و آتنا نیز دارا بوده‌اند - در يك مورد، آن هم نسبت دادن مرغ وارغنه به بهرام، جای تردید است. حتی قدرت باد، گذشته از بهرام، به ناهید نیز که «فرشته‌ی نگهبان آب است، با گردونه‌یی از باد و ابر و باران»^۲ نسبت داده شده است. صفت درمان بخشی بهرام را که مرغ وارغنه مظهر آن است، مرغ دیگری به نام سِشِن نیز داشته است. در اوستا مرغ دیگری است به نام سِشِن (سیمرغ) از

آن فرشته‌ی عدالت. این مرغ در میان دریای فراخکرت (دریایی افسانه‌یی در جنوب البرز) بر درختی آشیان دارد با نامی به معنای «همه را درمان بخش»^۳ و «در مرغ وارغن و سشن صورت‌های ایزدان پیروزی و عدالت در اوستا، پاره‌یی از خصوصیات اساطیری خود را به سیمرغ شاهنامه داده‌اند.»^۴ بنابراین، بسیاری از صفات بهرام، از جمله مسلح بودن و جنگاوری، پیروزی، باد، درمان بخشی، و عدالت، به زن - خدایمانند ناهید، و پرندگانی مانند وارغن و سشن نیز تعلق داشته است. اگر این فرض^۵ را که اشکال حیوانی خدایان، و همچنین زن - خدایان پر مرد - خدایان تقدّم داشته‌اند بپذیریم، پس باید این را نیز بپذیریم که صفات و قدرت‌هایی که بعدها به مرد - خدایی به نام بهرام نسبت داده شده، پیش از او به اشکال حیوانی خدایان - وارغن و سشن - زن - خدایانی مانند ناهید مربوط بوده‌اند. دلیل دیگری که در مورد تقدّم این پرندگان مادینه و زن - خدایان، و سپس جذب قدرت‌های مربوط به آنان در مرد - خدایان می‌توان ذکر کرد، بقای این گونه زن - خدایان و قدرت‌های آنان در اساطیر کشورهایمانند یونان و روم است. در مناطقی مانند بین‌النهرین و فلسطین، و تحت تأثیر فرهنگ آن‌ها در مناطقی مانند ایران، گرایش به تمرکز در جامعه، در زمینه‌ی اساطیر، به صورت جذب و حلّ خدایان پیشین در یک خدای نیرومند مانند مردوخ (خدای بزرگ بابلیان در هزاره‌ی نخست ق.م) و آشور، جلوه‌گر می‌شود. قدرت‌ها و صفاتی که پیش‌تر به خدایانی با اشکال حیوانی - مانند پرندگان - و به زن - خدایان نسبت داده می‌شد، در مرحله‌ی تحول بعدی، به مرد - خدایان مربوط شدند. در اساطیر یونان و روم، که بر خلاف مناطقی مانند فلسطین و بین‌النهرین و ایران، گذر از جامعه‌ی نخستین و در نتیجه، تحول خدایان و انتقال قدرت از زن - خدایان به مرد - خدایان به گونه‌یی صلح‌آمیزتر و ملایم‌تر انجام گرفت، زن - خدایان پیشین، بسیاری از قدرت‌های خود را حفظ کردند. در اساطیر یونان با آن که مرد - خدایی مانند زئوس در رأس تمام خدایان قرار گرفت، اما همچنان زن - خدایانی مانند دیمتر و تیس، به عنوان خدایان عدالت باقی ماندند: «تیس دختر اورانوس و گایا از نسل اولیه‌ی خدایان بود. به موجب نظریه‌ی همر، وی عدالت و قانون را در کوه المپ مستقر نمود و تمام خدایان به دستورهایش احترام می‌گذاشتند. او ترازویی در یک دست و شمشیری در دست دیگر داشت و چشم‌هایش بسته بود و این به معنی کیفر دادن بدون توجه به شخصیت گناهکار است.»^۶ حتی در اساطیر یونان نیز می‌بینیم با آن که جابه‌جایی خدایان، به نسبت کشورهای شرق، به صورتی صلح‌آمیز صورت می‌گیرد و زن - خدایانی مانند تیس بخشی از قدرت‌های خود را حفظ می‌کنند، باز هم تیس در جریان این جایگزینی و تحول، معبد دلف را که پیش از آپولون به او تعلق داشته، به نفع آپولون از دست

زینت بویس بگردارام روی بر شدن بست و کی بود پودش بر تو پیر افکنم کزین کو و ک از خاک پست	بد پیش کی می گشت کرد کما دو دو ام را بر جان جایگاه زرت پس قاجار کند ام نازشم بد کو سر منست	بداشت کو و او را اورت می گشت کای برتار جایگاه ازین بر شدن بنده شد کیم	توانا و برتران برتر است ز روشنگان و نور شیند برین کینست را تو کن پذیر
---	---	---	---



بیاد او برین از خاک گشته	بر این راه بود کشته شایسته عالم که بدو
--------------------------	---

می‌دهد. در اساطیر یونان، وظیفه‌ی قانون‌گذاری و ابداع قوانین به دیتمتر نسبت داده می‌شود، و در اساطیر روم، این وظیفه را زن - خدایی به نام سیرس بر عهده دارد. در کنار ابنیه‌ی که برای او ساخته‌اند، اکثراً کلمات «مادر عالیمقام»، «مادر توانا»، «سیرس تارک دنیا»، «سیرس مشعل‌دار» و «سیرس قانون‌گذار»، دیده می‌شود. به این الهه (و دیتمتر و سیرس) ابداع قوانین را نیز نسبت داده‌اند.^۷ اکنون با این توضیحات، آیا نمی‌توان احتمال داد که بیش‌تر قدرت‌ها و صفاتی که بعدها به بهرام نسبت داده می‌شود، پیش از او و در دوره‌های کهن‌تری، از صفات و قدرت‌های زن - خدایانی مانند ناهید، و حتی از او پیش‌تر - اگر بپذیریم که اشکال انسانی - حیوانی خدایان بر اشکال انسانی خدایان مقدم بوده‌اند - از صفات و قدرت‌های پرندگان مقدسی مانند وارغن و سشن بوده است؟ همزمان با جایگزینی مرد - خدایانی مانند بهرام به جای زن - خدایان، این پرندگان مادینه نیز که به ابتدایی‌ترین دوره‌های جامعه‌ی نخستین و فرمانروایی زنان در آن جامعه تعلق دارند، به تدریج جنبه‌ی خدایی خود را از دست داده و تنها به عنوان مظهری از یک مرد - خدا و به صورت پرندگانی مقدس در خاطره‌ها باقی می‌مانند. از چنین دیدگاهی مرغ وارغن به عنوان مظهر بیروزی و عدالت، مانند دیتمتر و سیرس و تمیس در اساطیر یونان و روم، در آغاز خدایی بوده که سپس به صورت یکی از مظاهر بهرام تغییر شکل داده است. نمونه‌ی دیگری از این پرندگان که خود در آغاز یا از خدایان بوده، و یا به زن - خدایی مربوط بوده، کبوتر ماده است. باستان‌شناسان نقش کبوتر ماده را بر روی سکه‌ها و نشانه‌های Brys در سیسیل که پرستش مرغ عشق در آن‌جا رواج داشت، باز یافته‌اند. همان نقش‌ها بر روی مسکوکات شهرهای سیونه در مقدونیه، و تسالی، و کاسیویه در اپیرواوکاس در آکارنانی، و انطاکیه در کاری، و سیده در پامفیلی (ناحیه‌ی باستانی در آسیای صغیر که یکی از ایالات رومیان شد) و در سیلیس (نام کشوری کهن و یکی از ایالات رومی واقع در جنوب شرقی آسیای صغیر)، پیش از ظهور مسیحیت دیده می‌شوند. به زعم پریان، کبوتر ماده در حوالی هیراپولیس در سوریه عنوان الهه داشت و به همین اعتبار مورد پرستش و نیایش بود. کبوتر ماده علامت سمیرامیس نیز بود که نامش در لغت آشوری به معنای «ماده کبوتر کوهستان» است.^۸ و باز نمونه‌ی دیگر کرکس نماد مادر مصریان است. «کرکس مرغ مقدس مصریان، نماد مادر است. در هندوستان، ماما، دادکوبی است که همچون مادر می‌تواند از فرزندان پرستاری کند. پرندگان دستگیر و مددکار در بسیاری از روایات ابتدایی و قصه‌های پریان یافته می‌شوند.»^۹

از نمونه‌هایی که آورده شد می‌توان دریافت که پرندگان - و بسیاری اشکال حیوانی دیگر - از کهن‌ترین مظاهر اسطوره‌یی بوده، و همان‌طور که گفتیم، زمانی که این خدایان ابتدایی و همچنین

زن - خدایان ابتدایی و همچنین زن - خدایان، قدرت خدایی خود را از دست دادند، در بسیاری موارد به صورت پرندگان مقدس در خاطره‌ها، و در قصه‌ها و داستان‌های عامیانه، باقی ماندند. نقشی که این پرندگان در قصه‌ها و داستان‌ها ایفا می‌کنند، یادآور نقشی است که در زمان فرمانروایی و قدرتمندی خود به عنوان خدایان، داشته‌اند، و این نقش از آن‌جا که مربوط به دوره‌ی رهبری زنان در خانواده و جوامع کوچک نخستین است، یادآور تصویر فراموش شده‌ی زنان و مادران در جوامع پدر سالار است. مردان، به واسطه‌ی این پرندگان، به گونه‌ی ناهشیار، خویشی آغازین را به یاد می‌آورند. بنابراین، رابطه با این پرندگان، رابطه با سلامت و آرامشی گذرا و ناپایدار است که در لحظاتی نادر و کمیاب، امکان‌پذیر می‌شود. آمدن این پرندگان، درخشیدن نوری در حافظه و دیدن آشنایی فراموش شده است. در اسطوره‌ها و قصه‌های پریان و داستان‌های عامیانه، در مواردی که این سلامت و آرامش درونی امکان‌پذیر می‌شود، معمولاً این گونه پرندگان - که درمانبخش مادرانه از صفات آن‌هاست - خود را نشان می‌دهند. نمونه‌ی از این پرندگان در داستان «راجه‌نل» و زنی به نام «دینتی» در کتاب «مهابهاراتا»^{۱۰} آورده شده است. در این داستان، آن‌که عاشق و معشوق را به یکدیگر مربوط می‌کند، یک پرنده است. در بسیاری از داستان‌ها، این نقش تکرار می‌شود: «سعی همه‌ی پرندگان قصه بر این است که عاشق و معشوق را به هم برسانند. آن‌ها عاملان وصلند، محرم اسرارند، ماموران مخصوص نامزدی و شیرینی خوراند.»^{۱۱}

نقش دیگر این پرندگان، باز گفتن و باز نمودن ناگفته‌ها و نادیدنی‌هاست. این پرندگان که رازها را می‌دانند و اسرار پنهان را می‌شناسند، گاه از اعماق تاریکی و فراموشی بیرون می‌آیند و آن‌چه را که دیگران از یاد برده‌اند و نمی‌بینند، به آن‌ها نشان می‌دهند. نمونه‌ی برجسته‌ی این گونه پرندگان، گذشته از سیمرغ، مرغان سخن‌گوی داستان خضر و اسکندر در شاهنامه‌اند. اسکندر در نیمه راه چشمه‌ی جاروانگی، خضر را گم می‌کند و امکان رسیدن به بی‌مرگی را از دست می‌دهد. در ادامه‌ی راه، این مرغان سخنگو، حقیقتی را که اسکندر نمی‌خواهد ببیند و به یاد آورد، حقیقت مرگ را، به او می‌گویند.

در «ایلیاد و ادیسه» اثر هومر و «آنه‌اید» اثر ویرژیل، کامیابی یا ناکامی قهرمانان بسته به نظر موافق زن - خدایانی مانند آتنا و هرا، همسر زئوس، نسبت به آنان است. این قهرمانان، زمانی مانند اولیس همسر و فرزند را باز می‌یابند. یا مانند آنه به زن محبوب خود می‌رسند، که این زن - خدایان آنان را یاری دهند. خرسندی و آرامشی که خود را به صورت باز یافتن زن دلخواه یا همسر و فرزند نشان می‌دهد، وابسته به هماهنگی با این زن - خدایان، یا به قول یونگ با این روان زنانه است. در

«آنه‌اید»، غیب‌گویان مکرر به آنه می‌گویند که سعی کن دل‌هرا، همسر زنوس را به دست آوری. در «پهلوان نامه گیل‌گمش»، گیل‌گمش به این سبب به مصیبت‌های سخت گرفتار می‌شود که دعوت زن - خدایی به نام ایشتار را به دوستی و همسری رد می‌کند. ایشتاری که با همراهی و موافقت خود، شادی و آرامش به همراه می‌آورد، اگر از کسی رویگردان شود، مصیبت و اندوه را نصیب او می‌کند. «اما این رخساره‌ی دلپسند، ناگاه آن‌چنان پرشتاب به «ایزد بانوی غم‌ها و جنگ‌ها» دگرش می‌یابد که به باور نمی‌آید. سرود کیشی دیگری از بابل، شخصیت او را چنین بازگو می‌کند: «آه ای ستاره‌ی سوگ‌ها، تویی که زندگی پر آرامش برادران را به جنگ می‌کشی، با آن‌که می‌توانی خود پاسدار دوستی‌ها باشی ای نیرومندترین، ای بانوی کارزارها، تو که با بزرگی خود کوه‌ها را سرنگون می‌سازی.»^{۱۲} به عنوان نمونه‌ی دیگری از نقش زنان مقدس، می‌توان همچنین عیسی مسیح را به یاد آورد که به واسطه‌ی مریم پاکره، فرزند خداوند است و پس از مصلوب شدن نیز به سوی خداوند باز می‌گردد (بنا به اعتقاد مسیحیان). پیش از تولد عیسی مسیح، سایه‌یی از مریم پاکره را - چون مادری که با مهربانی و شفقت به فرزندان می‌نگرد - در کتاب یونس می‌توان دید. یهوه‌ی غضبناک و خشمگین کتاب‌های دیگر عهد عتیق، در کتاب یونس به یهوه‌یی آمرزشگر و بخشنده تبدیل می‌شود و با مهر و محبتی عظیم، گناهان فرزندان گمراه را می‌بخشد. در شاهنامه، در مورد پهلوانانی مانند زال و رستم و اسفندیار، این زن - خدایان و این زنان مقدس، همان سیمرغ یا آب مقدسی هستند، که اسفندیار را روین تن می‌کنند، سیمرغ و آبی که درمان بخشی از صفات آنان است. زمانی، پهلوانان به مراتب دیگری از وجود می‌رسند و مانند سیاوش و کیخسرو در زمره‌ی برگزیدگان قرار می‌گیرند، سیمرغ به سیمای سروش بر آنان پدیدار می‌شود و حقایق پنهان را با آنان در میان می‌نهد.

در شاهنامه، سیمرغ را چهار بار می‌بینیم: نخستین بار پس از زاده شدن زال و رها کردن او توسط سام در کوهستان است. سیمرغ، زال را می‌بیند و او را به کنام خود می‌برد:

خداوند مهری به سیمرغ داد نکرد او بخوردن از آن بچه یاد

بار دوم، زمانی است که سام در خواب از زنده بودن زال با خبر می‌شود و به جستجوی زال می‌رود و سیمرغ، زال را به او باز می‌گرداند. بار سوم، هنگام زاده شدن رستم و یاری دادن او به مادر رستم است که سیمرغ را می‌بینیم. آخرین بار، در هنگامه‌ی جنگ رستم و اسفندیار است که سیمرغ به یاری رستم می‌آید، و رستم به راهنمایی سیمرغ بر اسفندیار پیروز می‌شود.

در تمام این موارد، نقش سیمرغ نقش دوستی مهربان و درمان بخشی رازدان است. يك پای

سیمرغ در این جهان و پای دیگر او در جهان دیگر است. سیمرغ راز مرگ و زندگی را می‌داند. می‌داند که رستم پس از کشتن اسفندیار دیری نخواهد ماند. با چشمان زرف‌نگر خود ماورای واقعیت‌ها را می‌بیند و راز روین‌تنی اسفندیار را می‌شناسد. منزلگاه او در کوه قاف است. جایی دور از آدمیان. زال چون او را بخواند، پری از او می‌سوزاند و سیمرغ به نزد او می‌آید. آیا کوه قاف همان کوه البرز یا هربرزنتی نیست که ایزد سروش بر بلندترین قله‌ی آن جای دارد؟ توضیحات مربوط به این کوه، بهشت گمشده‌یی را یادآور می‌شود که زن - خدایانی مانند ناهید و هوم، ایزد درمان‌بخشی اوستایی، و پرندگانمانند سیمرغ به آن تعلق دارند: «در بالای بلند و درخشان» و بسیار سلسله‌ی هربرزنتی نه شب است نه تاریکی، نه باد سرد و نه گرم، نه بیماری‌کشنده و نه آلودگی. ایزد مهر از ستیغ این کوه جهان را می‌نگرد و می‌باید و ایزد ناهید که خود به پهنایی و سرشاری همه‌ی رودهای جهان است از قله‌ی کوه‌ها نیاز می‌آورد و نیایش می‌کند که توفیق یابد تا افراسیاب تورانی گنهکار را به زنجیر کشد. خانه‌ی «صد ستون پیروزمند» ایزد سروش بر بالای بلندترین قله‌ی البرز جای دارد.^{۱۳} سیمرغ نیز، مانند ایزد سروش و ایزد هوم، و نیز مانند خدایان یونان و روم که بر بلندای کوه المپ جای دارند، و مانند بسیاری از خدایان اساطیری کشورهای دیگر، بر کوهی دور از آدمیان، ساکن است. سیمرغ برای زال یک مادر است، اما با این همه، سیمرغ تنها یک زن و یک مادر نیست. سیمای زنانه و مادرانه، یکی از چهره‌های سیمرغ است. زنان در شاهنامه، مانند سیمرغ، به ندرت چهره می‌نمایند. انسان غالباً در سختی‌ها و وحشت‌هاست که پناهگاه امن و آرام و بی‌خطر مادر را به یاد می‌آورد. جز این موارد، چهره‌ی زن و چهره‌ی مادر، چهره‌ی فراموش شده است. در شاهنامه، مادر زال را تنها یک بار می‌بینیم و آن هم در هنگام تولد زال است. پس از آن دیگر از او خبری نیست. مادر رستم، رودابه را، در موارد محدودی می‌بینیم: در هنگام تولد رستم، و در چند مورد دیگر که رستم در خطر است. در مورد تهمینه نیز چنین است. او را هنگام ازدواج با رستم، تولد سهراب و سپس در هنگام پرسش سهراب درباره‌ی پدر خود می‌بینیم. سیمرغ نیز گویی قرینه‌ی زنان و مادرانی از این گونه است که هنگام تولد زال، جدایی زال از او، و هنگام تولد رستم و نبرد رستم و اسفندیار، که در حقیقت پایان کار رستم است، لحظه‌یی دیده می‌شود و سپس دوباره به فراموش‌خانه‌ی خود باز می‌گردد. چون زن و مادری که در تبعیدگاه خود، در اندرون و پس پرده، پنهان می‌شود. جای سیمرغ نیز در اندرون است، در پنهانگاه دور و دست‌نیافتنی قاف، بسیار نزدیک و بسیار دور. همچنان که انسان به خویشتن بسیار نزدیک، و بسیار دور از خویشتن است. انسان‌هایی که با خویشتن یگانه‌اند، چون سیمرغ، یک پای آن‌ها در این جهان است

و يك پای ديگر در آن جهان. جسم و جان آن‌ها بر يكدیگر منطبق و بازنایي از يكدیگرند. سیاوش و كيخسرو، سيمرغ را به سيمای ايزد سروش، و رستم و زال ايزد سروش را به سيمای سيمرغ می‌بينند. آنان سروش را بی‌پرده، و ايانان در سيمای ظاهر سيمرغ می‌بينند. سيمرغ رستم و زال، همان‌طور که سيمرغ فریدالدین عطار در پایان راه درمی‌یابند، برای سیاوش و كيخسرو يك مرغ است به نام سروش، یا خويستن.

سيمرغ، همنشين دوران کودکی زال است و زمانی که زال به سنی می‌رسد که باید به میان مردان و نزد پدر برود، سيمرغ ناپدید می‌شود. حادثه‌یي که يك بار در کودکی بشریت روی داده است، يك بار هم در کودکی و در آغاز زندگی هر انسانی بار ديگر روی می‌دهد. زنان شاهنامه نیز چنین‌اند. در آغاز، پروردن کودکان با آنان است، اما زمانی می‌رسد که وظیفه‌ی زنان پایان می‌یابد و کودکان به پدران و مردان آزموده سپرده می‌شوند. کودکان در این هنگام به جامعه‌یي گام می‌گذارند که با جامعه‌ی مادران متفاوت است. پس، از جنبه‌یي می‌توان گفت که سيمرغ همان زن و مادر است که این همه به زال و رستم نزدیک، و با این وجود این همه دور است. و این زن و مادر، نیمه‌ی فراموش شده‌ی خويستن است. نیمه‌یي که چون در کنار نیمه‌ی ديگر قرار گیرد، کمال و تمامیتی را پدید می‌آورد که سيمرغ از آن برمی‌آید. همچنان که سیاوش و كيخسرو در «روان روشن» و زال درون خود، در لحظه‌یي که دو جهان يك جهانند و انسان و خدا در کنار يكدیگر قرار دارند، صدای سروش را می‌شنود: «او (كيخسرو) در جنگ با ظلمت به نور معرفت یافت و خدا را در خود یافت. همچنان که خدا نیز خود را در او بازیافت.»^{۱۴}

سيمرغ، امکان تحقق سروشی است که هر انسانی از آن‌جا که شبیه خداوند آفریده شده، در خود دارد. آشکارا دیدن نهان جهان برای آنان امکان‌پذیر است که رنج ديگرگونه شدن را بپذیرند، چون سیاوش و كيخسرو که:

نه زین‌سان کسی رنج برد از جهان نه دید آشکارا نهان جهان^{۱۵}

رنج و دشواری، رستم و زال را لحظه‌یي به خويستن و سيمرغ بازمی‌گرداند، اما پس از سپری شدن زمان دشواری‌ها، بار ديگر همان زال و رستم گذشته‌اند. زمانی که كيخسرو می‌خواهد تاج و تخت و سلطنت را رها کند، هیچ‌کس، حتی زال، دلیل آن را در نمی‌یابد. زال از شنیدن صدایی که كيخسرو را به خود و به بی‌سرگی می‌خواند، ناتوان است. بنابراین، چنین انسانی اگر گاه به گاه صدایی را بشنود، صاحب صدا را نمی‌شناسد. سيمرغ زال و رستم در قاف است؛ در دورترین جای جهان مادری و زنی و تمامیتی، به سيمای پرنده‌یي در تبعید، یا پرنده‌یي به سيمای زن و مادری در

فراموشی. همچنان که زال و رستم، خود نیز از چشم خود پنهان‌اند و خود و فرزند خود را نمی‌شناسند. زمانی رستم آخرین بار سیمرغ را، شاید این بار از نزدیک‌تر می‌بیند که دیگر فرصت از دست رفته است. بر لبه‌ی پرتگاه و رویاروی اسفندیار، که مرگ او مرگ رستم نیز هست. از این آخرین خوان است که رستم، اگرچه ظاهراً پیروزمند، اما چون اسفندیار شکست خورده و مغلوب بازمی‌گردد.



۱. پژوهشی در اساطیر ایران، دکتر مهرداد بهار. تهران، توس، ۱۳۶۲، ص ۴۷.
- ۲ و ۴. مقدمه‌ی پر رستم و اسفندیار. شاهرخ سکوب. ص ۶۴ و ۶۵.
۵. در بخش دیگری از کتاب چاپ نشده‌ی در هاواری اسطوره که این مطلب بخشی از آن کتاب است، به این فرض پرداخته شده است.
- ۶ و ۷. اساطیر یونان و روم. دکتر سعید ناطمی. ص ۴۷ و ۱۲۸.
- ۸ و ۹. زمان‌رمزی انسان‌های پر یوار. م. لوفلر دلانو. ترجمه‌ی جلال ستاری. تهران، ۱۳۶۶، ص ۱۶۱، ۱۶۵ و ۱۶۰.
۱۰. مهابهارات، ترجمه‌ی میر غیاث‌الدین علی قزوینی. به کوشش سید محمد رضا جلالی نائینی. جلد اول، ص ۲۹۸ و ۲۹۹.
۱۲. پهنوان‌نامه‌ی گیل گمش. برگردان دکتر حسن صفوی. تهران، امیرکبیر، ص ۶۴.
۱۳. سرگ سیاوش. شاهرخ سکوب. ص ۱۴۷.
۱۴. همان‌مانند، ص ۲۴۰.
۱۵. شاهنامه، ج ۵، ص ۲۶۲.